



نوشته : موريس داب  
ترجمه : شرمين صراف

# انسان

## در برابر هیولای سرمایه \*

مقدمه‌ای بر کتاب مقدمه‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی مارکس

شده در مارس ۱۹۰۴ توسط کائوتسکی در مجله «عصر جدید» به شکل ساده‌تر نوشته و منتشر شد. حضور این کتاب به زبان انگلیسی اول بار در سال ۱۹۰۴ بود که همراه نقد ... توسط ران - آی - استون در شیکاگو منتشر شد.

اگر بتوان نقد ... را بایک پیش درآمد مقایسه کرد، این اثر بیشتر از آنکه نقش عوتیف‌های مرکزی (سرمایه) را بازی کند، پرده‌های آغازین اپوسی است که بعد از آن می‌آید (۲) نقد ... ظاهراً خود فشرده برخی از قسمتهای «مقدمه‌ای بر ...» سال ۱۸۵۸-۱۸۵۷ است. بعضی از این مطالب قبلاً در دستنوشته‌های فلسفی و اقتصادی سال ۱۸۴۴ مطرح شده بود. از يك جنبه، جهت توجه

کتاب نقد اقتصاد سیاسی مارکس، اول بار هشت سال قبل از اولین جلد سرمایه در سال ۱۸۹۵ منتشر شده و این چنین نقش پرده‌گشا را در مقابل اثر اصلی ایفا کرد - پیش درآمد، احتمالاً واژه مناسبتری می‌باشد. (مارکس از آن به عنوان اولین کتاب کوچک مطالعات اقتصادی‌اش نام می‌برد، و در مقدمه اولین چاپ جلد يك سرمایه از این کتاب به عنوان ادامه نقد ۱۸۹۵... سخن می‌رود.) اما دستنوشته کوتاهتری که به نام مقدمه‌ای بر نقد شناخته شده است و همزمان با دستنوشته‌های قطور مشهور به مقدمه‌ای بر نقد اقتصادی سیاسی (۱) نوشته شده است، هرگز در زمان حیات مارکس انتشار نیافت. این دستنوشته که مارکس آن را به عنوان يك پیش بینی نتایجی که هنوز به اثبات نرسیده‌اند به کار نهاده بود، در میان دیگر دستنوشته‌هایش بعد از مرگ او پیدا

\* - انتخاب عنوان از خود مجله است.

کتاب نقد ... مبنی بر روش‌شناسی است. بیان این نکته به معنای کم بیادادن به اهمیت و جذابیت این اثر، چه از نظر یک نوشته به تنهایی و چه از نظر مقدمه‌ای بر اثر اصلی مارکس، نمی‌باشد. در جریان پیشرفت علم، انقلاب در تئوری همواره توأم با انقلاب در روش‌شناسی است. جنبه تاریخی [برخورد مارکس در این اثر] با ناکیدی که بر الویت تولید و بخصوص تاکید بر روابط اجتماعی تولید (که شامل مالکیت ابزار تولید نیز می‌شود) می‌کند نقطه نظرهای مارکس را به خوبی روشن می‌سازد (مثلا آنجا که تئوری او را در مورد ارزش و خصوصا پول مشاهده می‌کنیم). آن دیدگاه تاریخی که مارکس از آن جامعه برون‌آی بورژوازی (با سرمایه‌دار) دوره خوش را بررسی می‌کرد، کانون برجسته و تاکید اقتصادی او و حدود آن را نیز نمایان می‌سازد (کانون و حدودی که این تئوری را دقیقاً از تئوری‌های بسیار نارسائی توازن بازار، که مشخصه تئوری‌های مکتبی قابل قبول در اواخر قرن نوزدهم و نیز قرن حاضر بودند، متمایز می‌سازد). به راستی که پیشرفت و تکامل اندیشه مارکس در جهت عمق بخشیدن به آن و در جهتی کاملاً مخالف با رشد اقتصاد بورژوازی، بود، اقتصادی که به سرعت به سوی بهر سبب شناختن اتصالات و روابط صرفاً کمی گام برمی‌داشت. مارکس با مفاهیمی از قبیل عرضه و تقاضا، رقابت و بازار آغاز کرد. این مطالب در دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴، در بخش‌های اقتصادی که اکثراً شامل اظهار نظرهایی درباره نوشته‌های آدام اسمیت، سرجیم استوارت و ریکاردو و غیره است، با وضوح دیده می‌شود. ولی همچنان در این اثر یعنی نقد ... باز هم با بعدی دیده می‌شود (بهر حال، سرمایه) تا به انتهای جلد سوم با بازار سروکار دارد. (۳) مارکس برای انتقاد و شرح این مفاهیم به منظور آشکار ساختن معنای واقعی نمود پدیده‌ای روابط بازار - ترقی خواهانه به بررسی تولید و روابط تولید (ابتدا تقسیم کار به طور عام و بعد اشکال اختصاصی تقسیم کار تحت نظام سرمایه‌داری) و بعد به بررسی ریشه‌های اجتماعی و طبقاتی جامعه‌ای که زیر تسلط استثمار است و به دنبال ارزش اضافی می‌باشد، پرداخت. اگر تحلیل اقتصادی مارکس با ترکیب تاریخی‌اش مشخص شد، تعبیر تاریخی‌اش ریشه‌های عمیق فلسفی داشت، ریشه‌هایی ناشی شده از فلسفه هگل، که فکر او را در سال‌های اول دانشجویی (ابتدا در دانشگاه بن و بعد در دانشگاه برلین) بخود مشغول می‌داشته است. گاه گفته می‌شود، آنجایی که برای هگل، دیالکتیک به عنوان اصل و طرح ساختمانی تکامل از وجود انتزاعی شعور یا زوج منشاء گرفته، برای مارکس دیالکتیک تکامل از طبیعت و از انسان به عنوان بخش اصلی و تفکیک ناپذیر طبیعت، آغاز شده است. اما انسان در عین حالیکه بخشی از طبیعت است و تابع قوانین آن می‌باشد، به عنوان یک موجود آگاه توانست با طبیعت و بر علیه آن بجنگد، آن را تحت سلطه خود درآورد و نهایتاً آن را در جهت اهداف خود تغییر شکل بدهد. انسان توانست این کار را بکمک فعالیت‌هایی که آگاهانه به دنبال بخش تولیدی و خلاقه تقسیم شده بود، عملی‌سازد. این فعالیت که انسان را از طبیعت و سایر موجودات جاندار متمایز می‌ساخت عبارت از کار تولیدی بود. از این رو تاریخ بشری از این دیالکتیک مبارزه انسان با طبیعت آغاز گشت، و الزاماً در طی تکامل و پیشرفت، شامل اشکال و مراحل مختلفی که منتج از کار تولیدی است، می‌شد. در واقع یکی از صور اصلی دیالکتیک مبارزه انسان با طبیعت، اختراع و استفاده از ابزار تولیدی (وسایل و ماشین آلات) بود که

هم تجسم پایدار کار و هم کمکی برای کار تولیدی به شمار می‌رفت - ابزاری که «کارگر بین خود و موضوع کارش دخالت می‌دهد و نیز به صورت واسطه‌ای برای عمل او به کار می‌آید» - این عوامل هستند که بیش از هر عامل دیگری کار تولیدی را به صورت یک پروسه جمعی و اجتماعی درمی‌آورند (مارکس از «تخصیص طبیعت به خود توسط فرد در درون یک شکل معین از جامعه» سخن می‌گوید)، و رشد پیشرونده نیروهای تولیدی کار در جریان تاریخ انسان، قطعاً بستگی به رشد این (قوای تولیدی) جامعه داشت. «انسان‌ها در تولید، نه تنها بر طبیعت بلکه بر یکدیگر نیز اثر می‌گذارند. آنها تنها با تعاون و به صورتی مشخص و متبادل برابر فعالیت‌هایشان با یکدیگر، به کار تولیدی می‌پردازند». نتیجتاً تحت نظام سرمایه‌داری، تقسیم کار که به صورت تقسیم بین حرفه‌ها و صنایع دستی مختلف شروع می‌شود، می‌رفت تا به شکل تقسیم پیچیده بین اعمال تولیدی جداگانه در طی یک پروسه جمعی، درون یک کارخانه، دربیاید.

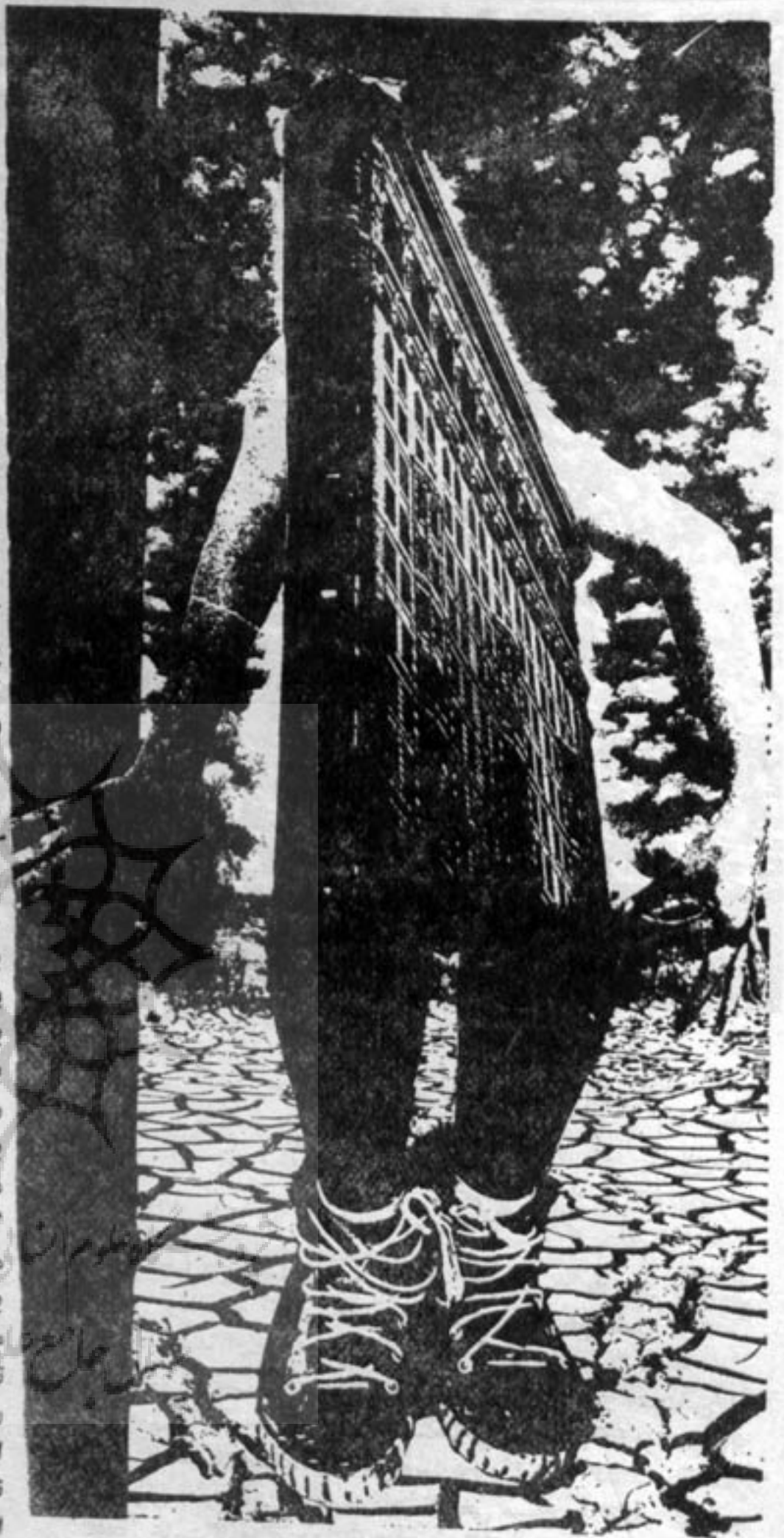
مبادله (پروسه دگرگون شونده اجتماعی)، در رابطه با تقسیم کار است و در نتیجه در رابطه با تولید کالا هم هست، مثلاً تولید اشیایی به منظور مبادله در بازار (دنیای کالاها مستلزم وجود تقسیم کاری بس پیشرفته است)، و اینجاست که مسئله‌ای که اخیراً از آن بسیار صحبت رفته است، یعنی «بیزاری» و «بیگانگی» از کار برای بار اول به میان می‌آید. گمان می‌کنم شکی باقی نماند که در نوشته‌های اولیه‌اش (مثل نوشته‌های سال ۱۸۴۴)، وقتی مارکس به دنبال مطالعاتش در مورد اقتصاددانان کلاسیک با مسایل اقتصادی در سطح مبادله سروکار داشت، تاکیدش بر تولید کالا به عنوان شرط و مبنای این بیگانگی است، و اینکه او تولید کالا را به منزله بیگانگی تولیدکننده یا کارگر از محصول کارش تفسیر می‌کند، از آن رو که این محصول به منظور استفاده و تخصیص به خود او تولید نشده است بلکه برای مبادله و نتیجتاً ارزش اضافی برای دیگران، تولید شده است. در اینجا مبادله و پول بعنوان واسطه اجتماعی مبادله بین تولید و مصرف مداخله می‌کند. در جامعه‌ای که بر مبنای مالکیت خصوصی و مبادله استوار است، کار از محصول مجزأ می‌شود و به شکل شیئی درمی‌آید و بالاخره باعث بیگانگی انسان از سایر انسان‌ها یا بطور کلی جدایی او از بشریت می‌گردد. او در دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴ صحبت از این واقعیت می‌کند که «آنچه که کار تولید می‌کند محصول کار - بشکل چیزی بیگانه و به عنوان نیروی مستقل از تولیدکننده، با کارمقابله می‌کند.» و نیز اینکه «بیگانگی کارگر با محصولش نه تنها به معنای اینست که کارش به شکل یک شیئی، یک وجود خارجی، درمی‌آید بلکه این محصول مستقلاً خارج از او و به مثابه چیزی بیگانه با او وجود دارد و اینکه بصورت قدرتی درمی‌آید که به مقابله با کارگر برمی‌خیزد.» این نکته را نیز اضافه می‌کند که: «اقتصاد سیاسی، بیگانگی جدا ناپذیر از طبیعت کار را با به حساب نیاوردن رابطه مستقیم میان کارگر و تولید، پنهان می‌کند.

به هر حال، حتی در اینجا، تاکید شده است که آنچه که از مالکیت خصوصی در رابطه با تولید کالا حاصل می‌شود نوع خاصی از بیگانگی است که در رابطه بین کار و سرمایه‌دار (باهر آنکه قرار است ارباب کار نامیده شود) صورت خارجی پیدا می‌کند. بنابر این وقتی با مالکیت خصوصی به عنوان «محصول»، «نتیجه» و «ثمره لازم کار بیگانه» برخورد می‌شود (اصطلاح آخر جزء لاینفک تولید کالا است)، این امر به منزله تحقق این بیگانگی در می‌آید، و «رابطه [بین بیگانگی و مالکیت خصوصی] دو جانبه می‌شود».

و «سرمایه» سخن می‌گوید. اولی مقوله گسترده‌تری از دومی است. او می‌نویسد «ظهور محصولات به شکل کالاها، مستلزم آنچنان رشد اجتماعی‌ای در زمینه تقسیم کار است که قبل آن، تمایز ارزش مصرفی از ارزش مبادله‌ای، یعنی تمایزی که اول بار با دانوستد آغاز می‌شود، می‌بایستی تکامل پذیرفته باشد. اما این درجه از تکامل در بسیاری از اشکال جامعه مشترک است، که از جنبه‌های دیگر نشانگر نمودهای تاریخی‌ای بس گوناگون است.» از طرفی «سرمایه بحث دیگری است» شرایط تاریخی وجود سرمایه به هیچوجه بستگی به صرف گردش پول و کالاها ندارد. تنها زمانی که مالک ابزار تولید و معیشت، در بازار با کارگر آزادی برخورد می‌کند که نیروی کارش را می‌فروشد، سرمایه می‌تواند وجود خارجی پیدا کند و تنها همین وضعیت تاریخی، تاریخ جهانی را آشکار می‌کند. پس در اینصورت سرمایه در هنگام اولین ظهورش، بیانگر دوره نوینی در پروسه تولید اجتماعی است.» (۴)

علیرغم این تغییر جهت در تاکید، نقد... بحث را با مسئله کالا و تولید کالا آغاز می‌کند، و به علاوه مسئله پول را به عنوان یک میزان جهانی ارزش و واسطه مبادله، همراه با آن مطرح می‌کند اشتغال ذهنی مشابهی که در فصول ابتدایی جلد یک (سرمایه) دیده می‌شود (۵) اما اکنون توجه، متمرکز بر تشریح مبادله، در رابطه با تولید و تصویر روابط مبادله از جمله روابط پولی بعنوان روابط الزامی بین انسان‌ها و تولید کنندگان یا بین کار انسانی، است، (در ضمن از ریکارد و در Grundrisse یک یا دو سال قبل بعنوان بهترین اقتصاددان تولید و با اشاراتی مخالف با اسمیت و اقتصاددانان بعد از او، تمجید شده است). به راستی که این تاکید مشخصه مارکس است که بدون آن نمی‌توان برخورد او را در سرمایه و نقشی‌را که او در تئوری ارزش ایفا نمود، بعدرستی دریافت. تنها زمانی می‌توان روابط مبادله یا «نمودهای بازار» را دریافت و «گمراهی» یا «طلسم» هایی را که این روابط را در میان می‌گیرند از بین برد، که به آنها [روابط مبادله (م)] به منزله تعبیر روابط اساسی‌تر در پایه های جامعه نگریست - مثلا کار به عنوان والاترین فعالیت اجتماعی و تقسیم کار - بنابر این کار بعنوان پایه ارزش مبادله‌ای و قیمت، با «این واقعیت مشخص می‌گردد که حتی روابط اجتماعی انسان‌ها باشکلی متفاوت از روابط بین اشیاء ظاهر می‌شود.» و «رابطه کالاها به عنوان ارزش‌های مبادله‌ای چیزی نیست مگر رابطه متقابل بین اشخاص در فعالیت تولیدی‌شان... ارزش مبادله‌ای کالاها درحقیقت چیزی نیست مگر رابطه متقابل بین کار افراد» (به این مطلب نکته‌ای افزوده شده است که «به محض آنکه اقتصاددانان مدرن، که به فریب نظام پولی لبخند استهزاء آمیز می‌زنند، با بخشهای پیچیده‌تر اقتصادی مانند سرمایه برخورد می‌کنند، آنان نیز دوباره همان فریب را قبول می‌کنند) در ضمن من معتقدم که در این زمینه، یعنی در این مفهوم است که ماباید رهنمودهای مارکس را در مورد کار به عنوان «ذات ارزش» مد نظر داشته باشیم - عبارتی که بسیاری از خوانندگان معاصر را که با این زمینه ناآشنا هستند، سردرگم کرده است.

همین آندیشه درباره روابط مبادله و روابط تولید در فصل آغازین (سرمایه) در بحث معروف فیتیشیم (۶) کالاها، بازگوشده است: «رابطه تولید کنندگان با مقدار کلی کارشان بصورت یک رابطه اجتماعی به آنان ارائه شده است که این رابطه بین خودشان وجود ندارد، بلکه بین محصولات کارشان است... این یک رابطه بقیه در صفحه ۴۳



به بیان دیگر، طرز عمل این بیگانگی دو جانبه است و مسئله صرفا تعیین این نکته است که کدامیک، تولید کالا یا اختصاص محصول توسط سرمایه‌دار به خود بعنوان مشکل اصلی شمرده شود. بعدها با دنبال کردن تحلیل های مفصل تر مارکس از استثمار و تولید ارزش اضافی، تاکیدش بر تمایز بین کار و نیروی کار و تاکید بر سرمایه‌داری بعنوان اینکه ماهیتا شکلی از تولید کالا است که در آن «نیروی کار خود به صورت کالای درمی‌آید»، تاکید بدون شک به سوی فرض دوم رانده می‌شود.

تغییر جهت این تاکید، هنگام نوشتن این کتاب، کاملا آشکار است. باید خاطر نشان کرد که مارکس در (سرمایه) با صراحت کامل از وجه تمایز تاریخی بین «کالا» (یا جامعه تولید کننده کالا)

## انسان در برابر هیولا ... (بقیه)

اواز خود باقی گذاشته ، ناکامل است با این حال به علت بحث های بعدی و تحلیلهای «مسئله استحاله» ، میدانیم که وقتی روابط ضروری به منزله یک نظام معادلات همزمان تعبیر شود ، این «قیمتهای تولید» از ارزشها و نیز از شرایط ضروری تولید در «جایگاه ارزش» (برای مثال ، میزان استثمار و ارزش اضافی) متباعد می شوند. از آنجایی که تعبیر مارکس اصولاً مربوط می شود به آنچه که امروزه ترکیب ماکروسکوپی یک جامعه تولید کننده کالا نامیده می شود ، روابط ضروری می توانند به شکل ارزش و با به شکل هزینه کار تصویر گردند ، بدون آنکه نتیجه گیری «قریب به صحت» چندان هم دور از دنیای «نمودهای» میکروسکوپی باشد .



مشخص اجتماعی بین انسانها است که به چشمان شکلی از رابطه ایده آل بین اشیاء فرض می شود «این تمایز بین «روابط واقعی تولید» و «نفوذهای» بازار ، مسئله دشوار تمایزی را که مارکس بین «اقتصاد سیاسی کلاسیک» (اقتصادی که از زمان «دبلیو سیتی» ، روابط واقعی تولید در جامعه بورژوازی را مورد تخصص قرار داده است .) و اقتصاد عامیانه ، خصوصاً «ایگونها» و مدافین نظریه ای که بدلیل واکنش بر علیه ریکاردو مشهور ( که تنها بانویدا سرو کار دارد ) ، را تشکیل می دهد . حتی «بهترین نمایندگان» اقتصاد سیاسی کلاسیک به دلیل آنکه طبیعت رابطه بین «ارزش» و «ارزش مبادله ای» را بدرستی تجزیه و تحلیل نکردند نتوانستند طبیعت «مشخص تاریخی» وریشه های جامعه معاصر را بدرستی بینند و آماده بودند تا روش بورژوازی تولید را به نظر یک روش جاودانی به حساب بیاورند . به راستی می توان گفت که تئوری مارکس چیزی بیش از تئوری ارزش است که عموماً تصور می شده است : عملکردش نه تنها در مورد تشریح ارزش مبادله ای یا قیمتها به مفهوم کمی است ، بلکه در مورد ارائه اساس تاریخی اجتماعی پروسه کار در جامعه ای مبتنی بر کالا یا مبادله که در آن نیروی کار خود به صورت کالا درمی آید ، نیز عمل می کند . در این رابطه باید توجه کنیم به یادآوری مارکس در مقدمه نقد به سخن روسو از «افرادی که مرادشان تعهدی ست» و به مثابه «پیشینی جامعه بورژوازی بشمار می آیند» و اینکه در این «جامعه رقابت آزاد» فرد از تمامی قیود طبیعت که در دوران قبلی تاریخ او را جزئی مشخص و محدود از توده انسانی می ساخت ، رها می شود.» به دلیل جایی که مفهوم کار و پروسه کار به عنوان رهگشایی در تاریخ بشری در ذهن مارکس اشغال می کند ، جای اصلی تئوری کار ارزش در روش تحلیل اقتصادی اش به آسانی مورد توجه قرار می گیرد. اتفاقاً این تئوری در مکتب کلاسیکی که او به ارث برده بود ، مورد قبول واقع شده بود ، ولی برای او بیشتر از اینها ارزش داشت و در کارش معنای بیشتری از آنچه که برای دیگران مطرح بود ، داشت . به منزله ارائه نقش تعیین کننده روابط اجتماعی تولید و به عنوان بخش متمایزی از «ارزش مبادله ای» ، «ارزش» به عنوان پدیده ای در جای خود و با ارزش خاص خود مشخص گردیده است . اما از لحاظ تشریح اقتصادی - تشریح ارزش های مبادله ای - این پدیده به شکل تمایزی مطلق درمی آید ، مگر اینکه بتوان برخی از روابط کمی را میان این دو مطرح کرد ، و این امر انسان را قادر می سازد تا بتواند از ارزش های مبادله ای به صورت پدیده ای زیر نفوذ ارزشها یا مشتق از ارزشها سخن بگوید . مارکس مسلماً این دو را ( آنطور که دیگران فرض کرده اند) به طور «مطلق یکسان پنداشته بود ، یا حتی در مورد رابطه بین این دو تقسیم بندی به عنوان رابطه ای مستقیم و ساده اشتباه نکرده بود (رجوع شود به رهنمودهایش در اوایل جلد یک «سرمایه» درباره قیمت های متباعد از ارزشها: «ما باید قبل از هر چیز قیمت را در جهت تبدیل به ارزش تنزل بدهیم» به بیان دیگر این تفاوت را به منزله امری فرعی بنگریم تا بتوانیم پدیده ها را در عین خلوصشان ملاحظه کنیم ، و نگرش ما بتواند بدون دخالت جریانات مزاحمی که هیچ ربطی به پروسه مورد بحث ندارند انجام پذیرد . بخش یک و دو جلد سوم همانطور که میدانیم علت و چگونگی اینکه «قیمتهای تولید» از ارزشها متباعد می شوند را نشان می دهد - به شکلی منظم و آشکار متباعد می شود - هر چند که این شرح آنطور که

### حواشی:

- 1- Grundrisse der Kritik der Politischen Oekonomie (Ruhentniurf)
- ۲ - نویسنده ، این کتاب را با قطعه ای موسیقی مقایسه کرده است و هدف بیان این مطلب است که این کتاب نقش مقدمه ای را برای سرمایه ایفا می کند
- ۳ - نامه مارکس به انگلس به تاریخ ۳۰ آوریل ۱۸۶۸ «بالاخره به (اشکال نمود) رسیدیم که بعنوان نقطه شروعی برای فهم عامیانه به کار می آید».
- ۴ - سرمایه ، جلد یک (ترجمه مورو اولینک ، لندن ۱۸۸۶) صفحه ۴۹ - ۱۳۸
- ۵ - دوباره از جلد یک سرمایه نقل قولی می آوریم: «اساس آن کار اولیه در سه فصل اول این جلد خلاصه شده است» ، جمله اول هر دو نقل قول واقعا مشابه هم می باشند .
- ۶ - بت پرستی - طلسم پرستی